

## تقی زاده و قرارداد نفت

در مجله خواندنی‌ها شماره ۸ بهمن ماه آقای عمیدی نوری شرحی در موضوع مقاله جناب دکتر محمود افشار نوشته بود که غیر منصفانه می نمود. از استاد محترم جناب دکتر جواد شیخ الاسلامی که در این گونه موارد اطلاعاتی دقیق و منصفانه دارند استدعا شد که پاسخی به آن مقاله داده شود. این است جوابی که داده اند.

مقاله آقای عمیدی چون در خواندنی‌ها چاپ شده جناب دکتر شیخ - الاسلامی از نظر رعایت ادب این جواب را به مجله خواندنی‌ها هم فرستاده اند.  
مجله یغما

\*\*\*

در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ رویه‌ای بسیار مذموم برای کسب شهرت و نامجوئی (که هدف نهائی‌اش ورود به هیئت حاکمه یا عضویت در قوه مقننه بود) در ایران رواج گرفت که عواقب زیانبار آن هنوز هم که هنوز است دامنگیر ماست و تأثیرش را در قضاوت‌های بسیاری از رجال و نویسندگان ایران نسبت به مسائل تاریخی کشورشان به خوبی می توان دید. اغلب این قضاوت‌ها کدر و آلوده و بالمآل از خط سیر حقیقت خارجند. در عرض آن پنج سال ناگوار (۱۳۲۴ - ۱۳۲۰) که ایران تحت اشغال نیروهای بیگانه بود البته منطق اشغال کشور حکم می کرد (و هدف اشغالگران هم همین بود) که سفرای روس و انگلیس حکام حقیقی ایران باشند و اراده خود را بر مقامات مسئول این کشور تحمیل کنند. فروغی، سهیلی، هژیر، قوام السلطنه، همگی کم و بیش ناچار بودند که سیاست ملی ایران را طوری هدایت کنند که لطمه‌ای به مصالح نظامی و سوق الجیشی متفقین در این کشور وارد نشود و مصالح آتی کشور ما هم که متفق روسیه و انگلستان و آمریکا در جنگ جهانی دوم بودیم طبعا ایجاب می کرد که با این سه دولت برای شکست دادن قوای محور همکاری کنیم.

در عرض این سالها عده‌ای جاه طلب بی‌پرنسیب (از قماش مظفر فیروز، سران حزب اراده ملی، سردبیران روزنامه‌های معلوم الحال، اشراف کمونیست، ثروتمندان چپ‌نما) به صورت پیروان دو مکتب سیاسی مشخص، خود را به سفارتخانه‌های روس و انگلیس وابسته کردند به این امید که مقامات و پست‌های مهم سیاسی این مملکت را در آتیه قبضه کنند و حاکم و فرمانروای مطلق ایران گردند. حوادث سالهای بعد نشان داد که همه آنها تاجه حد در اشتباه و چقدر از مرحله حقیقت پرت بوده‌اند. باری بگذریم. مسئله مهم این است که تشبثات و دوندگی‌های این گونه افراد معلوم الحال از یک عقده روانی شدید که ریشه‌های عمیق و مزمن

در این کشور داشت ریشه می گرفت و این خیال غلط رادر ذهن همه آنها ایجاد کرده بود که هر چه در این مملکت می گذرد به اشاره نهانی روسیه و انگلستان (و احتمالاً آمریکا) است که نیات و مقاصد سیاسی خود را به کمک مشتی اذرجال عالیرتبه کشور که خود را در دست در اختیار خارجیان گذاشته اند صورت می دهند و در مرحله آخر همین رجال و بزرگان مملکت (و به قول جناب عمیدی نوری همین «مهره های حساس») هستند که دستورهای محرمانه خارجیان را بنام ایران و بدست ایرانی اجرا می کنند.

مرحوم دکتر جردن رئیس مدرسه آمریکائی تهران غالباً ما را که دانش آموزان کالج البرز بودیم مخاطب قرار می داد و می گفت: آقایان، شخصیت و حیثیت ملی خود را در قبال بیگانگان اینهمه پست و بی اثر نگیرید و خیال نکنید که همه کارهای بزرگ کشورتان را در گذشته خارجیان انجام داده اند و در آتیه نیز باید آنها انجام دهند. این چه عقیده غلطی است که فکر می کنید هر چه در این مملکت صورت گرفته، یامی گیرد، یا خواهد گرفت، بدستور و اراده خارجیان بوده است! ...»

گاهی زمینه صحبت را عوض میکرد و بالحنی طنز آلود به ما می گفت: «... اگر در فصل بهار که موسم طبیعی ریزش آبهاست سیلی از قله البرز جاری شود، ایرانیها فکر میکنند که انگشت انگلستان در ایجاد آن سیل و روانه کردنش به سوی پایتخت دخالت داشته است! هستند کسانی که این گونه فکر میکنند ولی شما نباید از آنها تقلید کنید. خواهی نشوی رسوا هر تک جماعت شو.»



برای مشهور شدن، و در طومار تاریخ یا ستون روزنامهها درخشیدن، معمولاً دو راه هست: راه مشروع و راه نامشروع. راه مشروع (به همین دلیل که مشروع است) به استعداد، پشتکار، رنج بردن، و عرق زحمت ریختن، نیازمند است. دانشمندی که ذوق و جریزه اکتشاف در وجودش هست، پس از سالها درس خواندن، تجربه کردن، و با موانع و مشکلات جنگیدن، موفق به کشفی بزرگ (مثلاً کشف پنی سیلین یا موشکهای فضاپیما) می شود و نام خود را در جریده تاریخ مشهور و مخلد می سازد.

مردی مثل علی ابن ابیطالب پیدا می شود که در نتیجه زهد، تقوی، دانش، شجاعت، و اجرای دقیق فرامین اسلام (حتی در مورد نزدیکترین بستگانش) طوری مشهور و سرشناس میشود که هزار و چهارصد سال بعد از عصر حیاتش مورد احترام و ستایش پیروان بیشتر قرار می گیرد در حالیکه کسی دیگر (مثل عبدالرحمن ابن ملجم) با کشتن همین پیشوای بزرگ و محروم کردن جهانی از فیض وجود وی، به قله شهرت معکوس میرسد و نام خود را، تاجهان باقی است، ورد زبانها می سازد. اما شهرت ابن ملجم غیر از شهرت علی است گرچه تا نام علی باقی است نام ابن ملجم نیز پایدار و مخلد خواهد ماند!

برای کسب شهرت نامشروع هیچ وسیله ای بهتر و آسانتر از این نیست که انسان به حریم شخصیت رجال و عناصری که در نتیجه ایمان، عقیده، و پشتکار خود به مقاماتی رسیده و صاحب نام و عنوانی شده اند تجاوز کند و آنها را در نظر نسلهائی که به علت دور شدن از صحنه حوادث پیشین، قادر به تشخیص حقایق اوضاع نیستند و هر آنچه را که می خوانند متأسفانه باور میکنند،

آلوده وسیه طومار سازد. این رویه ناپسند را اگر کسانی که باچنته خالی و انبان پرغرض وارد عرصه نویسندگی شده اند بیکار برند چندان مایه تعجب نیست زیرا لجن باشی به دامن حیثیت اشخاص معروف (مخصوصاً هنگامیکه ایشان مرده وقادر به دفاع از خود نباشند) به خوبی می-تواند عنصر لجن پاش را برای مدتی مشهور و سرشناس سازد، ولی از شخصی مثل جناب عمیدی نوری که وکیلی مبرز، روزنامه نگاری سرشناس، و نویسندهای آگاه و توانا هستند و برای کسب شهرت و نام هیچ گونه احتیاجی به بدنام کردن دیگران ندارند، نوشتن مقاله‌ای از آن گونه که در شماره ۸ بهمن ماه ۲۵۳۶ مجله خواندنیها منتشر شد و تقی زاده را بصورت مهره‌ای پیش ساخته که مأموریتش تمدید امتیاز نفت جنوب (به نفع انگلیسی‌ها) بوده است معرفی کرد حقیقتاً شگفت آور است و انسان دادرزگنای حیرت می‌اندازد که چطور شده است که مردی به علم و اطلاع عمیدی نوری دفتماً جانب انصاف را رها کرده و با چشم پوشی از خدمات بیشمار تقی زاده به فرهنگ و دانش و مشروطیت ایران، او را درستون‌های يك مجله پرتیراژ به عنوان عامل اصلی و آلت خود آگاه برای اجرای نیت استعماری انگلیسی‌ها در ایران معرفی کرده است. اگر تقی زاده زنده می‌بود بیگمان خود جواب نوشته‌های جناب عمیدی نوری را می‌داد ولی هیات که به قول سعدی :

آن پنجه کمانکش وانگشت خط نویس  
هر يك کتون فتاده به جائی و مفصلی  
و بنا بر این وظیفه معاصرانی که به حکم پیشه و تخصص خود از پیچ و خمها و دهلیزهای سری این ماجرا (ماجرای تمدید نفت) تاحدی باخبرند همین است که اندکی پسرده از روی حقایق نفت به کنار بزنند تا جناب عمیدی نوری به چشم خود ببینند که دامن تقی زاده از آن گونه اتهاماتی که در عرض این پنجاه سال اخیر به وی وارد شده است (منجمله اتهام مربوط به تمدید قرارداد نفت ۱۹۳۳) بکلی مبراست.

### چهار سال اول ماجرای نفت (۱۹۳۲ - ۱۹۲۹)

درسرتاسر این دوره چهار ساله که مرحوم عبدالحسین خان تیمورتاش دومین فرد مقتدر مملکت و دست راست اعلی حضرت رضاشاه کبیر بشمار می‌رفت، تقی زاده کوچکترین نقشی در مذاکرات مربوط به نفت نداشت و اطلاعاتش در این باره محدود به همان میزانی بود که تیمورتاش افشای آن را پیش دیگران صلاح می‌دانست. در یکی از نامه‌های خصوصی تقی زاده به تیمورتاش که در اوایل این دوره از لندن نوشته شده است (و این همان نامه کذائی است که مورد استناد مخالفان تقی زاده قرار گرفته و آن را دلیل بر اطلاع قبلی وی از نقشه انگلیسی‌ها برای تمدید مدت قرارداد و انمود کرده‌اند) نویسنده از روش کار و سیاست استنار مقامات مسئول کشورش اظهار گله و ناراضمندی میکند که وی را با وصف اینکه وزیر مختار و نماینده رسمی دولت ایران در لندن است، از کم و کیف مذاکراتی که سر جان کدمن (رئیس کل شرکت نفت) در تهران انجام می‌دهد بی‌خبر گذاشته‌اند. تقی زاده در این نامه به ملاقاتی که مشاور حقوقی شرکت نفت (سر ویلیام مک لین تاك) از او در مقرر سفارت ایران کرده است اشاره میکنند و از قول وی به تیمورتاش می‌نویسد که رؤسای شرکت ظاهراً بی‌میل نیستند که در قراردادی که جانشین امتیاز نامه داری خواهد شد مدت امتیاز را طولانی‌تر بکنند.

باتوجه به مضمون نطقی که تقی‌زاده تقریباً نوزده سال بعد (درجلسه ۷ بهمن ۱۳۲۷) درمجلس شورای ملی ایراد کرد و به صراحت هرچه تمامتر گفت که مسئله تمدید مدت امتیاز فقط در آخرین لحظه پیش از حرکت سرجان کدمن از ایران درحضور شاهنشاه فقید مطرح شد و در نتیجه اصرار و تهدید غیرمستقیم «حضرات» سرانجام مورد قبول قرار گرفت، مخالفان تقی‌زاده این موضوع را دستاویز قرار داده و ادعا کرده‌اند که وی از همان دوران وزارت مختاری خود درلندن از نظر اولیای شرکت نفت در این باره (تمدید دوره امتیاز) خبرداشته و به عنوان وزیر دارائی ایران که قرارداد ۱۹۳۳ را امضاء کرد مأمور اجرای نظرات انگلیسی‌ها بوده است !!

ولی من هیچ گونه تناقضی میان نوشته تقی‌زاده به تیمورتاش (ازلندن) و مضمون نطق نوزده سال بعد وی درتهران نمی‌بینم. دراینکه اولیای شرکت نفت همیشه در این صدد بودند که مدت قرارداد را تمدید کنند جای هیچ گونه شك و تردید نیست چونکه هر مستأجری که مال‌الاجاره ارزان قیمت و سودآور بدست آورده باشد همیشه در این خیال است که مدت اجاره را در اولین فرصت تمدید کند. البته موجر نیز (به شرطی که نفوذ و قدرتش بر مستأجر بیچربد) می‌تواند اجاره‌نامه مورد نظر را تمدید یا پس از انقضای مدت قانونی فسخ کند.

اما حرف تقی‌زاده (که مخالفانش آن را عمداً سوء تعبیر کرده‌اند) چیز دیگری است. او می‌گوید که در سال ۱۹۲۹ که وزیر مختار ایران درلندن بوده از مشاور حقوقی شرکت نفت (مک لین تالک) شنیده - و آنچه را که شنیده بوده بنا به وظیفه‌ای که داشته آن‌ا و عیناً به وزیر دربار مقتدر وقت (تیمورتاش) گزارش داده - که رؤسای شرکت نفت بی‌میل نیستند که در مذاکرات آتی خود با ایران (برای بستن قرارداد جدید) مدت امتیاز قرارداد قدیم (قرارداد داری) را تمدید کنند. اما همین تقی‌زاده مدعی است که پنج سال بعد (یعنی در تابستان ۱۹۳۲) که سرجان کدمن و اعضای هیئت نمایندگی شرکت نفت برای انجام گفتگوهای مربوط به تجدید نظر در قرارداد داری به تهران آمدند، در هیچیک از مذاکراتی که با هیئت نمایندگی ایران (مرکب از فروغی، تقی‌زاده و داوور) صورت دادند مسئله تمدید قرارداد مطرح نشد تا اینکه سرجان کدمن در آخرین لحظه که مذاکرات رسمی پایان رسیده رؤس قرارداد جدید برای امضاء آماده شده بود پیش اعلی‌حضرت رضا شاه کبیر رفت و مسئله تمدید مدت قرارداد را پیش کشید و حرف خود را پیش برد. تقی‌زاده درمجلس اظهار داشت :

«... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و اگر قصوری یا اشتباهی در این کار بوده، تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده که بدبختانه اشتباهی کرد و توانست برگردد. خود او (شاهنشاه فقید) هم راضی به تمدید قرارداد نبود و دربدو اظهار این مطلب از طرف حضرات (سرجان کدمن و دیگران) به تحاشی و وحشت گفت :

«عجب، این کار که به هیچ وجه شدنی نیست. ما سی سال بر گذشتگان برای اعطای این امتیاز لعنت کرده‌ایم و حالا می‌خواهید که آیندگان نیز پنجاه سال دیگر بما لعن کنند که چچرا همان امتیاز را تمدید کرده‌ایم! ولی عاقبت در مقابل اصرار حضرات تسلیم شد...» (از نطق تقی‌زاده درمجلس شورای ملی درجلسه هفتم بهمن ۱۳۲۷).

بعد از استعفای رضا شاه و بیرون رفتن وی از ایران، دکتر مصدق نطقی درمجلس شورای

ملی ایراد کرد و اعلام داشت که تقی‌زاده با امضای قرارداد ۱۹۳۳ (که تمدید قرارداد سابق را دربرداشت) بزرگترین خیانت را نسبت به ایران مرتکب شده است. جمله مشهوری در این نطق که مدتها ورد زبان دشمنان تقی‌زاده شده بود این بود که: **مادر روزگار نژاد فرزندى که به بیگانه چنین خدمتی کند . چنین بود قضاوت عاجلانه مصدق درباره یکی از شریفترین فرزندان این آب و خاک .**

اما من به گوش خود از جناب مصطفی‌فاتیح درلندن شنیدم که می‌فرمودند: «پس از انتشار این نطق روزی سربیک فرصت خصوصی از خود ناطق (دکتر مصدق) سؤال کردم که آیا بی-انصافی نیست که انسان تقی‌زاده را بیجهت متهم به تمدید قرارداد بکنند درحالیکه همه (و خود ایشان بهتر از همه) اطلاع دارند که فعال مایشاء و تصمیم گیرنده حقیقی آن‌ایام که بوده است. مصدق جواب داد: بلی، خودم نیز کاملاً از این موضوع خبردارم و منظورم از جمله‌ای که در آن نطق بکار بردم تقی‌زاده نبود بلکه کسی دیگر بود منتها به احترام اعلی‌حضرت شاهنشاه فعلی نخواستیم که مکثون ضمیر خود را صریحتر بیان کنم !!»

حقیقت این است که دکتر مصدق در هر دو مورد اشتباه میکرد زیرا در وطن پرستی رضاشاه و تقی‌زاده‌جای کوچکترین تردید نیست. منتها رضاشاه يك وطن پرست کامل‌العیار نظامی بود که به قاطعیت و سرعت در کارها عقیده داشت. و هنگامیکه مذاکرات مربوط به نفت به درازا کشید عصبانی شد و چنانکه معروف است پرونده نفت را توی آتش بخاری انداخت و به وزراء دستور داد که بروند و قرارداد را فسخ کنند!

در اینکه این عمل (یعنی لغو قراردادی که ۲۹ سال از مدت آن باقی مانده بود) خبثی بسیار بزرگ بود جای کوچکترین تردید نیست و خود شاهنشاه فقید هم بعداً متوجه خطرات عملش شد ولی در آن تاریخ دیگر دیر شده بود و آب و رفته را نمی‌شد به جوی باز - آورد. اغلب پادشاهان و سیاستمداران بزرگ دنیا از اینگونه خبثها کرده و نتایج وخیم عمل خود را به چشم دیده‌اند. ناپلئون در حمله بروسه خبث کرد و تاج و تخت خود را از دست داد. هیتلر در حمله به شوروی خبث کرد و سرانجام مجبور شد در زیر خرابه‌های برلین انتحار کند. ایدن در حمله به مصر خبث کرد و ناچار به کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری بریتانیا گردید. آمریکا در جلوه‌گیری از نقشه چرچیل که می‌خواست جبهه دوم را در بالکان باز کند خبث کرد و نتیجه‌اش اسارت میلیونها بشر بیگناه در اروپای شرقی است. رضاشاه هم با وصف تمام آن تدبیر و تجربه که در فن مملکت داری داشت چون از موز سیاست بین‌المللی و قدرت سیاسی کارتهای نفت بی‌اطلاع بود و خیال میکرد که در قرضه لغو قرارداد داری فقط بایک شرکت بازرگانی انگلیسی طرف است، امتیاز نامه قدیم شرکت نفت را، بی‌آنکه قبلاً با مشاوران حقوقی و کارشناسان معروف بین‌المللی مشورت کرده باشد، لغو کرد. اما خدمت بزرگ وی به ایران این بود که پس از پی بردن به عظمت خبث خویش، بایک روح واقع‌بینی قابل تقدیس مفهوم آن ضرب‌المثل معروف ایرانی را که می‌گوید جلو ضرر را از جا که بگیریم نفع است بکار بست و بهانه بدست انگلیسی‌ها نداد که قوا در آبادان پیاده کنند. اگر رضاشاه این عقب‌نشینی تاکتیکی را نکرده و جلو خبث خود را به موقع نگرفته بود، امروز نه خوزستان را داشتیم و نه چاههای

نفت آن را چونکه هر دو از دست می‌رفت. آقای امید نوری مثل این است که قدرت آنروزی انگلستان را از یاد برده‌اند و امپراطوری مقتدر ۱۹۳۳ را با بریتانیای ضعیف و بال و پر شکسته ۱۹۷۸ یکسان تصور میکنند.

تو رودکی را ای نازنین کنون بینی  
بدان زمانه ندیدی که آنچنینان بودا

انگلستان آن دوره ، هم از لحاظ نفوذ سیاسی در جهان بی‌رقیب بود (به این معنی که می‌توانست حرف خود را در جامعه ملل پیش ببرد) و هم زمام قدرت نظامی خاورمیانه را محکم در دست داشت (به این معنی که می‌توانست خوزستان را اشغال کند) و شاهنشاه فقید با قبول تمهید قرارداد ، لااقل خوزستان را نجات داد زیرا اگر انگلیسی‌ها بدست‌آویز حفاظت از جاه - های نفت ، این ایالت زرخیز ایرانی را اشغال میکردند ، اعاده مجدد آن به ایران تقریباً جزء محالات بود و ما امروز در همسایگی کشور خود شیخ نشینی بنام خوزستان تحت امارت اولاد و احفاد خزل داشتیم !

تقی‌زاده در نطق تاریخی خود در مجلس شورای ملی ، اهمیت این خطر (یعنی امکان از دست رفتن خوزستان) را به تلویح گوشزد کرد و گفت :

... انگلیسی‌ها در روز آخر به طور ناگهانی صحبت تمهید قرارداد را پیش کشیدند و اصرار ورزیدند . و با وصف محاجه و مقاومت مذاکره‌کنندگان ایرانی (فروغی ، تقی‌زاده ، داور) در منظور خود پافشاری و تهدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند و شد آنچه شد. یعنی کاری صورت گرفت که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار راضی به آن نبودیم و زیاد از حد تصور ملول شدیم و از همه بیشتر شخص من و پس از من (خدا رحمتش کند) داور بی‌نهایت متأثر و ملول بود. لیکن هیچ چاره نبود زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن دوره بوده‌اند و می‌دانند که برای کسی در این مملکت اختیار نبود و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل اراده حاکم مطلق آن زمان نه مقدور بود نه مفید. خود او (رضاشاه) هم مایل بتمهید قرارداد نبود ولی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد. اما چون به هیچ وجه حاضر به عقب‌کشیدن و پس‌گرفتن حکم فسخ امتیاز داری نبود و شق ثالثی هم وجود نداشت و کسی نمی‌دانست که در صورت احاله مجدد موضوع به ژنو (مقر جامعه ملل) چه حکمی صادر خواهد شد یا اینکه نتیجه عاقبت حکم چه خواهد شد ، لذا اعلی‌حضرت فقید بناچار این آخرین تقاضای شرکت را نیز قبول کرد. ولی باید عرض کنم که مقصود از اینکه گفتیم چاره نبود تنها بیم اشخاص نیست به جان خودشان نبود بلکه اندیشه آنها نسبت به آتیه مملکت و عواقب نزاع با انگلستان بود زیرا بیرون آمدن از مخمصه‌ای که به بن‌بست رسیده بود سهل نبود و جان کلام در همین یک جمله اخیر است که میل ندارم زیاد از حد درباره آن شرح و بسط بدهم ...»

تصمیم دولت ایران درباره لغو قرارداد داری در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ به رئیس شرکت نفت در ایران (مستر جکس) ابلاغ شد و سرتاسر وجود او را از شادی مالا مال ساخت . مشارالیه در پنجم دسامبر همین سال بدکتر یانگه (پزشک و مشاور مخصوص سر جان کدمن رئیس کل شرکت نفت) چنین نوشت :

و .... در این باره جای هیچ گونه تردید نیست که دولت ایران در مسئله الغاء امتیاز داری مرتکب خطی بسیار بزرگ شده است که به خوبی می توان از آن به نفع شرکت بهره برداری کرد و مزایای مهمی بدست آورد. یادداشت دولت انگلستان که روز جمعه ساعت یازده و نیم صبح به وزارت امور خارجه ایران تسلیم شد ، هر آنچه را که ما می خواستیم در برداشت و بهتر از آنچه نوشته شده است نمی توانست باشد . حالا تأثیر این یادداشت در خود رضا شاه چه بوده ، خیر ندارم ولی این را به طور قطع می دانم که روحیه فروغی پس از خواندن آن منززل شد و طبق اطلاعات موثقی که در دست دارم تقی زاده هم پس از اطلاع بر مضمون یادداشت به شدت تکان خورد .

از نقطه نظر مذاکرات فعلی ، تسلیم این یادداشت به دولت ایران لاقلاً متضمن این نفع عمده هست که برای رضاشاه و حکومت او جای تردید باقی نمی گذارد که سیاستشان در عرض ده سال گذشته که اتصالاً بادم شیر بازی کرده اند و حتی در این اواخر کم کم متعرض گوشهای شیر هم می شدند ، سرانجام اثر نامطلوب خود را بخشیده و حیوان استراحت کرده را از خواب برانگیخته است . بنابراین هر نوع تجدید نظر در قرارداد قدیم ، فقط هنگامی از طرف شرکت حسن استقبال خواهد شد که قطع نظر از منافع ایران ، متضمن نفع و صلاح ما نیز باشد ...» (۱)

در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ سر جان کدمن (رئیس کل شرکت نفت) به مستر جکس تلگراف کرد:

.... من اکنون تمام مراسلات و اسناد و مدارک مربوط به قضایای سه ماه اخیر ، مخصوصاً قسمتی از این مدارک را که مربوط به وقایع هفته های اول ماه نوامبر است ، به دقت مطالعه کرده و به این نتیجه رسیده ام که تصمیم دولت ایران درباره لغو امتیاز نفت قاعداً باید بطور غیر مترقب و ناگهانی گرفته شده باشد زیرا در هیچ کدام از گزارشهای شما که در عرض چهار هفته اخیر برایم فرستاده اید کوچکترین اشاره ای به این موضوع نشده است که دولت ایران ممکن است دست به اقدامی چنین شدید و بی سابقه بزند. از این جهت خیلی علاقمندم که مرا هر چه زودتر در جریان تاریخچه درونی این حوادث قرار دهید که بینم علت تصمیم ناگهانی رضا شاه برای الغاء امتیاز داری چه بوده و چرا حضرت اشرف تیمورتاش از کار برکنار شده و نقشی که وی در این قضیه بازی کرده تا چه حد در انفصالش دخالت داشته .

مخصوصاً گزارش دهید که معظم له (تیمورتاش) در حال حاضر چه میکند و وضعیت چگونه است زیرا حقیقت مطلب این است که من اکنون جداً ظنن شده ام و می ترسم که مبادا قسمت اعظم کارهایی که در گذشته به کمک حضرت اشرف برای تأمین منافع ایران (در مذاکرات مربوط به نفت) انجام داده ام ، به طور منحرف و مغرضانه خدمت اعلی حضرت گزارش شده باشد ...»

۱ - اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره بحران نفت جنوب با



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



## جواب مستر جکس به سر جان کدمن (مورخ اول ژانویه ۱۹۳۳)

در پاسخ تلگراف مورخ ۲۹ دسامبر جناب عالی اشعار می‌شود که تا این لحظه هیچ گونه اتفاق تازه‌ای که نظر مرا نسبت بقضایای اخیر عوض کند بظهور نپیوسته و کماکان بر این عقیده‌ام (و اطلاعاتی که از مجاری موثق بدستم رسیده عین این عقیده را تأیید میکند) که تصمیم دایر به لغو امتیاز داری مستقلاً و منحصرأ از طرف رضاشاه گرفته شده است و اعلی حضرت تصمیم خود را در این باره روز ۲۶ نوامبر که هیئت وزیران در کاخ سلطنتی جلسه داشتند به طور ناگهانی به اعضای کابینه ابلاغ کرد. اگر مبارزه مطبوعاتی علیه قرارداد که اندکی پیش از الفاء آن با انتشار مقاله‌ای در روزنامه نیم‌رسمی ایران شروع شد - مقاله‌ای که در آن از دولت تقاضا شده بود که قرارداد داری را لغو کند - حقیقتاً به دستور و الهام دولت صورت گرفته باشد (کما اینکه مسلم است که رهنمای اجازه دولت نمی‌توانسته است دست به انتشار چنین مقاله‌ای بزند) در آنصورت خود حضرت اشرف تیمورتاش بطور قطع مسئول و کارگردان عمده این مبارزه مطبوعاتی بوده‌اند و نیز سلسله مقالاتی که در روزنامه شفق سرخ (پس از اعلام الفاء امتیاز) منتشر شد ظاهراً بقلم خود تیمورتاش بوده است. بنا بر این بسیار محتمل است که شخص وزیر دربار از مقصود و نیت اعلی حضرت پیشاپیش خبر داشته است ولی غیر از وزیر دربار هیچ‌کدام از اعضای کابینه کنونی از مکنون خاطر ملوکانه مطلع نبودند و هیچ‌کدام باور نمی‌کردند که تقاضای مطبوعات دایر به الفاء امتیاز نفت، به این سرعت و تا این طرز ناگهانی جامه عمل بپوشد \* ... از لحظه‌ای که رضاشاه تصمیم قطعی خود را دایر به الفاء امتیاز نفت گرفت و دستور اجرای آن را به هیئت دولت داد، برای هیچ وزیری امکان نداشت که عقیده‌ای برخلاف نظر معظم له ابراز کند. مع الوصف به قراری که اطلاع پیدا کرده‌ام میان وزراء باز تقی‌زاده این اندازه جرئت و شهامت داشت که اعلی حضرت را متوجه عواقب سوء این تصمیم ناگهانی سازد و از ایشان اجازه بگیرد که لااقل يك جمله آخری بنامه مورخ ۲۷ نوامبر هیئت دولت (که قرار بود برای من فرستاده شود) الحاق گردد که بموجب آن راه شروع مذاکرات برای حل مسالمت‌آمیز قضیه به یکباره مسدود نگردد ...» (۱)

آخرین بهانه‌ای که مفرضان و دشمنان تقی‌زاده برای بدنام کردن او در قضیه نفت کشف کرده‌اند این است که چرا مشارالیه، پس از اینکه بامسئله تمدید قرارداد مواجه شد، از مقام خود استعفا نکرد. البته رجالی که از آن دوره باقی مانده‌اند خود به خوبی می‌دانند که چنین عملی (که بمنزله مخالفت علنی با سیاست شخص اول مملکت بود) چه خطراتی برای عامل آن عمل در برداشت. مع الوصف بد نیست که آقای عمیدی نوری و امثال ایشان به تلگراف بسیار مهم

\* در کابینه‌ای که قرارداد داری را به امر رضا شاه لغو کرد حاج مخبر السلطنه (مهدی قلی خان هدایت) نخست وزیر و محمد علی خان فروغی (ذکاء الملك) و سید حسن تقی‌زاده و میرزا علی اکبر خان داور به ترتیب وزرای خارجه و دارائی و دادگستری بودند.

۱ - اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره بحران نفت جنوب با

زیر که از آرشیوهای وزارت امور خارجه انگلیس عکسبرداری شده است توجه کنند :  
تلگراف مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۳۳ مستر هور (وزیر مختار انگلیس در تهران) به سر جان  
سیمون (وزیر خارجه انگلیس) :

«... به قراری که از منابع بسیار موثق اطلاع پیدا کرده‌ام تقی‌زاده چند روز قبل پس از  
برخوردی شدید با رضاشاه که در آن مورد عتاب و خشونت توهین آمیز اعلی حضرت قرار گرفت  
استعفای خود را از وزارت دارائی تسلیم مقام سلطنت کرده است ولی رضاشاه حضوراً به وی  
تذکر داده که وزرای ایران آزاد نیستند که بمیل و خواسته خود استعفا کنند و فقط موقعی از کار  
کنار می‌روند که رسماً به آنها امر شده باشد. نیز در این باره جای تردید نیست که خشم و غضب  
شاه بشدت علیه تیمورتاش برانگیخته شده است...» (۱)  
اینها حقایقی است که جناب عمیدی نوری و امثال ایشان بهتر است در آتیه (پیش از آنکه  
به ساحت حرمت مردگان تجاوز کنند) در نظر بگیرند.

اما آن قسمتی که درباره مرحوم هزیر (به نقل قول از جناب دکتر محمود افشار) در  
نامه آقای عمیدی نوری ذکر شده است، بنده چون گزارش هزیر را ندیده‌ام از اظهار نظر در  
مقن قضیه معذورم ولی همین قدر در حاشیه می‌توانم خدمت جناب عمیدی نوری عرض کنم که  
شخصاً از جناب آقای اللهیار صالح شنیده‌ام که می‌فرمودند :

«... در دوران حکومت دکتر مصدق موقمی که پرونده نفت را برای تنظیم دعاوی ایران  
علیه شرکت نفت باز کردیم، گزارشی بقلم هزیر در این پرونده بدست آمد که شاید بهترین  
ادعای ایران علیه شرکت مزبور بود و ما در تمام عرض حالهای بعدی خود به محاکم بین-  
المللی از این گزارش بسیار عالمانه هزیر استفاده کردیم...»  
البته ممکن است که من فرمایش جناب صالح را اشتباه فهمیده باشم ولی چون حافظه‌ام  
معمولاً کم خطا می‌کند تقریباً در صحت آنچه از جناب صالح شنیده‌ام تردید ندارم و با اینهمه  
اگر کسی علاقمند به کشف صحت و سقم این مطلب باشد میتواند بخود راوی اصلی که خوشبختانه  
در قید حیات هستند رجوع کند.

